ضرورت توسعه فرهنگ عدالت پذير براي نيل به جامعه عدل موعود

علي اصغر پور عزت

تحقق جامعه عدل حق مدار مستلزم حساسيت عناصر اجتماعي به احقاق حقوق خويش است؛ از اين رو تلا‌ش براي توسعه فرهنگ عدالتخواهي و حق گرايي، اقدامي مؤثر در چهارچوب استراتژي انتظار فعال تلقي مي‌شود. انتظار براي نيل به جامعه موعود، جامعه موعودي كه به صالحان وعده داده شده است.

<وَلَقَد كَتَبنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعدِ الذِّكرِ انَّ الا‌رضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصّالِحُونَ >(انبياء، 105)

چكيده:

در اين مقاله ضمن اشاره به اهميت نقش اجراي عدالت در افزايش انسجام اجتماعي و اصلا‌ح امور جامعه، مبحثي دربارهِ مباني روانشناختي تمايل به عدالت و ظلم مطرح مي‌شود و با تأمل بر بنيانهاي روانشناختي اين گونه تمايلا‌ت، برخي ترفندهاي دفاعي ظلمه و ظلم پذيران، براي كاهش ناهماهنگي شناختي، مورد بررسي قرار مي‌گيرند. سپس با اشاره به خطاهاي ادراكي محتمل در ارزيابي رفتارهاي اجتماعي و كژكاركرديهاي تمايل به ظلم در مواجهه با نابرابريهاي منفي و مثبت، بر اهميت نقش پذيرش فرهنگي در <تحقق جامعه عدل و پايداري آن> تأكيد مي‌شود.

همچنين ضمن تأمل بر دشواري اقدام در عرصه فرهنگ، بر نقش خرده سيستمهاي آموزشي جامعه در هدايت فرهنگ آن تأكيد شده، ضمن نتيجه گيري، نكاتي براي بهبود راهكارها و راهبردهاي آموزشي معطوف به ترويج روحيه عدالت خواهي و شعور عدل‌پذيري مطرح مي‌شود.

و در نهايت، تأكيد مي‌شود كه اميد مردم به تحقق پذيري جامعه عدل و باور آنها به امكانپذير بودن استقرار نظام حكومتي مبتني بر عدالت اجتماعي، لا‌زمه دستيابي به مشخصه‌هاي جامعه عدل موعود است؛ جامعه‌ا ي كه تعين يافتن آن مستلزم تلا‌ش و مجاهدت مستمر عناصر اجتماعي در اعتراض به وضع موجود و قيام براي احياء وضع مطلوب است.

اصطلا‌حات و واژه‌هاي كليدي:

عدالت خواهي و عدل پذيري؛ بنيانهاي روانشناختي ظلم؛ ترفندهاي دفاعي ظلمه؛ نابرابريهاي مثبت و منفي؛ پذيرش فرهنگي و بلوغ عدل‌پذيري؛ خرده سيستمهاي آموزشي جامعه؛ اميد به تحقق جامعه عدل موعود.

مقدمه:

عدالت اجتماعي، لازمه ‌انسجام و مشاركت‌ آگاهانه‌ جامعه‌

‌عرصه‌ فرهنگي، عميق‌ترين‌ و ذهني‌ترين‌ عرصه‌ فعاليت‌ هر سيستم اجتماعي‌ است؛ از اين‌ رو برنامه‌ريزي‌ و مبادرت‌ به‌ اقدام‌ هدفمند در آن،‌ دشوار بوده و متضمن‌ ملاحظه‌ روابط‌ پيچيدهِ‌ عناصر و فراگردهايي‌ است‌ كه‌ سبب‌ پويايي‌ و تحول‌ فرهنگ‌ مي‌شوند.

جالب‌ توجه آنكه پايدارترين‌ رفتارها و كاركردهاي‌ عناصر اجتماعي، از فرهنگ‌ جامعه‌ ريشه‌ مي‌گيرند و ترويج‌ روحيه‌ عدل‌پذيري‌ نيز از اين‌ قاعده‌ مستثني نيست؛ از اين‌ رو اقدام‌ در عرصه‌ فرهنگ، علي‌رغم‌ همه‌ دشواري‌هاي‌ آن، براي تحقق‌ جامعه‌عدل ضروري است و در واقع، احياي‌ مشخصه‌هاي‌ جامعه‌ عدل‌ موعود، تا حد زيادي‌ مستلزم‌ اصلاحات‌ عميق‌ فرهنگي‌ است؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ مردم‌ را مشتاق‌ زندگي‌ در سايه‌ حاكميت‌ عدل‌ نمايد و براي‌ واكنش‌ فعال‌ در برابر هرگونه‌ تمايل‌ به‌ تسّري‌ ظلم‌ در جامعه، مستعد سازد.

مطرح‌ شدن‌ ضرورت‌ اصلاحات‌ فرهنگي، بر وجود فاصله‌ قابل‌ توجه‌ ميان‌ وضع‌ موجود و وضع‌ مطلوب‌ تأ‌كيد دارد.

در واقع‌ هدف‌ از اصلاحات‌ اجتماعي، دستيابي‌ به‌ مختصات‌ وضعيت‌ مطلوب‌ و شكل‌دهي‌ جامعه‌ نمونه‌ و آرماني‌ است.

براي‌ اصلاح‌ رفتار سيستمهاي اجتماعي، بايد رفتار فردي‌ و گروهي‌ عناصر شكل‌دهنده‌ آنها اصلاح‌ گردد و جهت‌ اين‌ <تغيير رفتار> بايد متوجه‌ منافع، اهداف، و نيازهاي‌ اساسي‌ جامعه‌ باشد.

آنچه‌ براي‌ همه‌ سيستمهاي اجتماعي‌ اهميت‌ دارد، حفظ‌ موجوديت‌ و تأ‌مين‌ امنيت‌ است. همواره‌ تلاش‌ براي‌ بقا، بخش‌ عمده‌اي‌ از تلاشهاي‌ سيستمهاي مذكور را متوجه‌ خود ساخته‌ است. مساعي‌ متفكران‌ و صاحبنظران‌ در اداره‌ امور دولت‌ها، به‌ شكل‌گيري‌ مجموعه‌ متنوعي‌ از نظريه‌ها و حتي‌ آموزه‌هاي‌ سياسي،‌ اقتصادي،‌ و فرهنگي، براي‌ بقا و توسعه‌ جوامع‌ انجاميده‌ است. تنوع‌ اين‌ آموزه‌ها به‌ حدي‌ است‌ كه‌ از <تجويز استبدادي‌ترين‌ رويه‌هاي‌ كنترلي> تا <تحريم‌ هر گونه‌ رويه‌ مداخله‌آميز در امور جامعه> امتداد مي‌يابد.2

اين‌ آموزه‌ها در سير تاريخ،‌ ناگزير با محك‌ آزمون‌ آشنا شده‌اند و تجربه‌ نشان‌ داده‌ است‌ كه‌ اصلاحات‌ مبتني‌ بر استبداد و زور، صرفاً تا مقطع‌ زماني‌ حضور قدرت‌ برتر پايدار مي‌مانند، زيرا اين‌ اصلاحات‌ معمولاً بر ساختارهاي‌ عرصه‌ سياسي‌ جامعه‌ اعمال‌ مي‌شوند و بيشتر بر منابع‌ قدرت‌ سياسي‌ متمركز مي‌گردند.

براي‌ پايدار ساختن‌ اصلاحات، بايد عرصه‌ اقتصادي‌ و فرهنگي‌ جامعه‌ را نيز مورد توجه‌ قرار داد. توجه‌ به‌ عينيت يافتگي مسائل‌ اقتصادي‌ و عمق‌ مسائل‌ فرهنگي، فرصت‌ ارزنده‌اي‌ براي‌ طراحي‌ برنامه‌هاي‌ اصلاحي‌ پايدار فراهم‌ مي‌سازد.

ضرورت‌ توجه‌ به‌ فرهنگ‌ از آن‌ روست‌ كه‌ استمرار موفقيت‌ برنامه‌هاي‌ اصلاحات‌ اجتماعي،‌ در گرو پذيرش‌ و مشاركت‌ آگاهانه‌ اعضاي جامعه است؛‌ و رعايت‌ عدالت، لازمه‌ مشاركت‌ آگاهانه‌ آنها است.

در واقع، عدالت3 از جمله‌ لوازم‌ حياتي‌ هر نوع‌ مشاركت‌ اجتماعي‌ است؛ به‌ طوري‌ كه‌ حتي‌ در ضعيف‌ترين‌ تشكلهاي‌ انساني‌ نيز استمرار حضور داوطلبانه‌ افراد، در گرو ادراك‌ آنان‌ از نحوه‌ و ميزان‌ رعايت‌ انصاف4 و عدالت‌ است. هر چه‌ افراد رفتار كلي سيستم اجتماعي‌ را عادلانه‌تر بدانند، تعهد آنان‌ به‌ مشاركت‌ براي‌ حفظ‌ و توسعه‌ آن‌ بيشتر مي‌شود.

از حضرت‌ امام‌ علي‌(ع) روايت‌ شده‌ است:

<اَلعدلُ اَقوي اَساسٍ5؛

عدل‌ قوي‌ترين‌ بنيانهاست>.

و: <اَلاِنصافُ يَأ‌لِفُ القلوُب6؛

انصاف‌ و عدل‌ دلها را پيوند مي‌دهد>.

بقاي‌ سيستمهاي اجتماعي، وابسته‌ به‌ حفظ‌ ثبات‌ و حركت‌ متوازن‌ و متعادل‌ آنهاست. التزام‌ سيستم به‌ رعايت‌ عدالت،‌ مانع‌ حاكميت‌ <منافع‌ بخشي> بر <منافع‌ كلي> مي شود و ميان‌ <نيازها و خواسته‌هاي‌ فرد فرد اعضاي‌ جامعه> و <بقاي‌ سيستم>، پيوند مستحكمي‌ برقرار مي‌كند؛ به‌ طوري‌ كه‌ همه‌ افراد را بر مي‌انگيزد كه لااقل‌ براي‌ حفظ‌ منافع‌ خود، از سيستم اجتماعي‌ حمايت‌ نمايند؛ درحالي‌ كه‌ با افزايش‌ بي‌عدالتي، پيوند منافع‌ جمعي‌ و منافع‌ فردي‌ بسياري‌ از اعضاي‌ اجتماع، ضعيفتر مي‌شود؛ از اين‌ رو مي‌توان‌ گفت كه <عدالت‌ لازمه‌ بقا و انسجام‌ سيستم‌ است‌ و براي‌ حيات‌ معقول‌ در عرصه‌هاي‌ سياست، اقتصادي، و فرهنگ‌ ضرورت‌ دارد.>

شيوع‌ رفتارهاي‌ غيرمنصفانه‌ در جامعه، روحيه‌ كاري‌ افراد را كاهش‌ مي‌دهد و افراد را بر عليه‌ سيستم‌ اجتماعي‌ بر مي‌انگيزاند؛ در حالي‌ كه‌ سلوك‌ منصفانه7 ، موجب‌ افزايش‌ تعهد افراد و بقاي‌ آنها در موقعيت‌ موجود مي‌شود و به‌ مساعي‌ داوطلبانه‌ آنها براي‌ نيل‌ به‌ اهداف‌ اجتماعي، پر و بال‌ مي‌دهد. بدين ترتيب، عدالت‌ مردم‌ را منسجم‌ نگه‌ مي‌دارد؛ در حالي‌ كه‌ بي‌عدالتي8 آنها را از هم‌ جدا ساخته، پراكنده‌ و متفرق‌ مي‌سازد. (فولگرو كروپانزانو، 1998، صXii )

عدالت،‌بن‌مايه‌مشروعيت‌حاكميت‌است‌و مي‌توان‌آن‌را به‌مثابه‌سنگ‌پايه9 اصلاحات‌اجتماعي‌در نظر گرفت.

به طوري كه از اميرالمؤمنين‌امام‌علي(ع) نقل‌شده‌است؛

<جامعه‌را چيزي‌جز اجراي‌عدالت‌اصلاح‌نمي‌كند.10> و <در حاكميت‌اسلامي، هيچ‌نيازمندي بي‌هزينه‌نخواهد ماند و به‌هيچ‌كس‌(مسلمان‌يا غير مسلمان) ظلم‌نخواهد شد.11>.

از حضرت‌امام‌موسي‌كاظم‌<عليه‌السلام> نيز چنين روايت‌شده‌است :

<اگر عدالت‌اجرا شود، همه‌مردم‌بي‌نياز مي‌شوند.12>

همچنين‌از حضرت‌امام‌رضا (ع) روايت‌شده‌است:

<چون‌عدالت‌اجرا نشود، حاكميت‌از چشم‌مردم‌مي‌افتد.>13

مفهوم‌عدالت،‌اهميت‌زيادي‌در مطالعات‌اقتصادي‌و سياسي‌دارد؛ به‌طوري‌كه‌به‌مثابه‌يكي‌از اصطلاحات‌محوري‌اخلا‌ق و سياست، اهميت‌عالمگير يافته و به‌منزله‌نقطه‌ثقل‌نظريه‌هاي‌سياسي‌و اجتماعي‌نمايان‌مي‌گردد. (كمپبل، 2001: ص 1).

ضمن‌اين كه‌<عدل‌پذيري> مقوله‌اي‌فرهنگي‌است؛‌كه‌زمينه‌هاي‌سياسي‌و اقتصادي‌تحقق‌عدالت‌اجتماعي‌را تحت‌تأ‌ثير قرار مي‌دهد. در واقع، استقرار <جامعه‌عدل> موكول‌به‌مشاركت‌مشتاقانه‌و فعالانه‌عناصر اجتماعي‌است؛ از اين‌رو فرهنگ‌عدل‌پذيري‌به‌مثابه‌ضروري‌ترين‌الزامات‌دستيابي‌به‌جامعه‌عدل در نظر گرفته‌مي‌شود.

مباني‌روانشناختي‌عدالت‌و ظلم‌

انسانها در برابر بي‌عدالتي‌واكنشهاي‌متفاوتي‌از خود نشان‌مي‌دهند. اگر پيوستاري از واكنشهاي‌رواني‌را در برابر عدالت‌و بي‌عدالتي‌در نظر بگيريم، احتمالاً دو حالت‌افراطي‌تمايل‌به‌ستمگري‌و تمايل‌به‌ستم‌پذيري،‌موجب‌مي‌شود كه‌افراد كمتر عادلانه‌رفتار كنند. به‌هر حال‌مي‌توان‌چنين‌فرض‌كرد كه‌در حالت‌تمايل‌متعادل‌به‌حق‌پذيري، ميزان‌رعايت‌عدالت‌در رفتار، بيشتر است‌(نمودار شماره‌1).

نمودار 1

رابطه مفروض ميان < ميزان رعايت عدالت در رفتار> و در تمايل به حق پذيري، يا ستم پذيري و ستم گري

از اين‌رو مي‌توان‌انسانهاي‌حق‌طلب‌و عدل‌پذير را در يك‌گروه‌(ب) و در برابر انسانهاي‌ستمگر و ستم‌پذير (الف‌و ج) قرار داد. قرار دادن‌افراد ستمگر و ستم‌پذير در يك‌گروه،‌از آن‌روست‌كه‌فرض‌مي‌شود <افراد ستم‌پذير به‌نوعي‌بر مشروعيت‌ستمگري‌صحه‌مي‌گذارند>. همچنين‌مي‌توان‌فرض‌كرد <كساني‌كه‌به‌هنگام‌ضعف،‌به‌راحتي‌در برابر ظلم‌تسليم‌مي‌شوند، احتمال‌بيشتري‌دارد كه‌در زمان‌قدرتمندي،‌به‌گروه‌ستمگران‌بپيوندند>.

حضرت‌امام‌علي(ع) در نامه‌اي‌خطاب‌به‌حضرت‌امام‌حسن‌مجتبي(ع) مي‌فرمايند:

<وَ لاَ تَظلِم كما لاَ تُحِبُ اَن تُظلَمَ؛14

ستم‌مكن،‌چنان كه‌دوست‌نداري‌بر تو ستم‌رود15.>

و <مَا اَقبَحَ الخُضُوعَ عِندَ الحاجَهِ و الجفاء عندَ الغني؛16

چه‌زشت‌است‌فروتني‌در هنگام‌نيازمندي، و درشتي‌به‌وقت‌بي‌نيازي17.>

ظرافت‌حركت‌بر محور عدل‌به‌حدي‌است‌كه‌اندك‌انحرافي‌را لغزشي‌بزرگ‌مي‌نماياند و ذات‌افراط‌را چون‌تفريط، و تفريط‌را چون‌افراط‌جلوه‌مي‌دهد؛ يعني‌عدول‌كننده‌از حق‌و عدل، در هر مسيري‌كه‌باشد، ظالم‌است.

در واقع‌ستم‌پذيري‌روي‌ديگر ستمگري‌است‌و هر آنكه‌ دقيقاً بر صراط‌عدل‌مستقر نباشد، مراتبي‌از تمايل‌به‌ظلم‌را در خود دارد! حال‌ممكن‌است‌به‌دليل‌فقدان‌قدرت،‌آن‌را بالفعل‌نساخته باشد.

اما عدالت‌جويي،‌عدل‌پذيري‌و عدالتگري، بن‌مايهِ‌رفتار كساني است‌كه‌ظلم‌را به‌هيچ‌وجه‌مشروع‌نمي‌دانند، اصالت‌حق‌را غير قابل‌تحريف‌مي‌دانند، و نسبيت‌در اجرا و تحقق‌آن‌را روا نمي‌دارند.

نيكولا ماكياولي18 در كتاب‌شهريار، راهبردي‌ظالمانه‌را براي‌دستيابي‌به‌قدرت‌سياسي‌و حفظ‌آن، شناسايي‌و ترويج‌مي‌نمايد. به‌نظر او افراد مجازند براي‌جلو افتادن‌از ديگران، به‌هر عملي‌كه‌ضرورت‌داشته‌باشد، دست‌بزنند. برخي‌از اصول‌مورد نظر او، عبارتند از:

1 - هرگز از خود تواضع‌نشان‌ندهيد؛ زيرا هنگام‌رفتار با ديگران،‌تكبّر بسيار مؤ‌ثرتر است.

2 - تقوا‌و اخلاق‌براي‌افراد ضعيف‌مناسبند. افراد قدرتمند آزادند كه‌هرگاه‌لازم‌باشد، براي‌نيل‌به‌اهدافشان‌اغواگري‌كنند، فريب‌بدهند، و دروغ‌بگويند.

3 - ترسناك‌بودن‌بسيار بهتر از مورد علاقه‌بودن‌است.

ماكياولي‌اصرار داشت‌كه‌افراد طالب‌قدرت‌بايد فقط‌رويكردي‌را بپذيرند كه‌بر پايه‌مصلحت‌و سودمندي19 بنا شده‌باشد. ديگران‌را رها‌كنند كه‌به‌اموري‌چون‌رفاقت‌و وفاداري يا باورهايي‌درباره‌شرم،‌حيا و جوانمردي20 بپردازند، ولي‌<رهبران‌واقعاً موفق> بايد همواره‌در وراي‌اين گونه‌امور رفتار كنند. آنها بايد صرفاً مترصد آن‌باشند كه‌به‌هر عملي‌براي‌برنده‌شدن‌دست‌يابند.

به‌هر حال،‌علي رغم‌آن كه‌اكثر مردم‌با فلسفه‌سياسي‌ماكياولي‌موافق‌نيستند، چنين‌به‌نظر مي‌رسد كه‌برخي‌از كساني‌كه‌ما با آنها سر و كار داريم،‌به‌بسياري‌از اين‌اصول‌ايمان‌دارند. از اين‌رو پذيرفتني‌است‌كه‌<توافق‌با اين‌آيين‌ظالمانه> يكي‌از ابعاد شخصيت‌اين‌گونه‌افراد را شكل‌مي‌دهد كه‌با توجه‌به‌اين‌پيشينه، ماكياول‌گرايي21 ناميده‌مي‌شود.

افرادي‌كه‌با توصيه‌هاي‌ماكياولي‌موافق‌هستند، مترصد آنند كه با روشهايي ظالمانه به سلطه جويي22 بر ديگران‌بپردازند؛ درحالي‌كه‌افراد مخالف‌ با اين‌توصيه‌ها، از مساوات،انصاف، وفاداري و ساير اصول‌مردود از نظر ماكياولي، حمايت‌مي‌كنند.

پژوهشهاي‌اخير نشان‌داده‌اند كه‌افراد داراي‌تمايل‌زياد به‌ماكياول‌گرايي، شباهت‌بسيار زيادي‌به‌جنايتكاران‌رواني23 دارند؛ ‌چنين‌افرادي‌چرب‌زبان‌و جذاب‌بوده24، به‌راحتي‌دروغ‌مي‌گويند؛ بدون‌نگراني‌ديگران‌را استثمار مي‌كنند و تحت‌سلطه‌خود قرار مي‌دهند؛ به‌ندرت‌از صدمه‌زدن‌به‌ديگران‌دچار احساس‌گناه‌يا ندامت‌مي‌شوند؛ سنگدل‌هستند؛ و احتمال‌كمي‌دارد كه با ديگران‌احساس‌همدلي25 بنمايند.

بعلاوه‌جنايتكاران‌رواني‌تمايل‌دارند كه‌از اميال‌آني26 خود تبعيت‌كنند؛ بي‌مسؤ‌وليت‌باشند؛ و دچار نوعي‌احساس‌كسالت‌شوند.

شواهد اخير نشان‌مي‌دهد كه‌افراد داراي‌تمايل‌زياد به‌ماكياول‌گرايي‌نيز دقيقاً چنين‌خصلتهايي‌را نمايان‌مي‌سازند (گرين‌برگ‌و بارون، 2000، صص 110 و 111).

به‌كارگيري‌تعبير جنايتكار رواني‌يا بيمار رواني،‌به‌معناي‌ناگزيري‌ظالم‌از ارتكاب‌ظلم‌نيست، بلكه‌به‌تفاوت‌ويژگي‌هاي‌شخصيتي‌و رفتاري‌افراد ستمگر با ويژگي‌هاي‌شخصيتي‌انسانهاي‌متعادل‌اشاره‌دارد. واقعيت‌اين‌است‌كه‌افراد ستمگر و ستم‌پذير در جامعه‌وجود دارند و بر اساس‌ايده‌هاي‌خود رفتار مي‌كنند؛ و بديهي‌است‌كه‌هرگاه‌تعداد اين‌گونه‌افراد افزايش‌يابد، جامعه‌با خطرات‌جدي‌مواجه‌مي‌شود.

البته‌همواره‌افراد ستم‌پيشه‌و ظلم‌پذير توجيهاتي‌براي‌رفتار خود دارند؛ براي‌مثال‌در وضعيت‌اقتدار، دلايل‌رفتار خود را با اشاره‌به‌مواردي‌نظير <نيازمندي‌ديگران‌به‌هدايت‌شدن‌توسط‌آنها>؛ <ضرورتهاي‌زمان‌و مكان>؛ و <اهميت‌ايفاي‌نقش‌به‌مثابه‌ديكتاتور خيرخواه> توجيه‌مي‌كنند! در وضعيت‌ضعف‌نيز ظلم‌پذيري‌خود را با اشاره‌به‌مواردي‌چون‌<شانس‌و اقبال>، <تقدير زمانه> و <مجبور بودن ستمگر به‌ستم‌گري‌براي‌حفظ‌قدرت> موجه‌جلوه‌مي‌دهند!

بنابراين،‌افراد ظالم‌و ظلم‌پذير <تعابير و تفاسير تحريف‌شده‌اي‌از عدالت> در ذهن‌خويش‌دارند كه‌به ويژه‌هنگام‌ارتكاب‌ظلم، براي‌تسكين‌وجدان‌و حفظ‌ثبات‌رواني‌خود، از آنها استفاده‌مي‌كنند.

بدين‌ترتيب‌امكان‌دارد كه‌رفتارفرد ظالمانه‌باشد، ولي‌او آن‌را عادلانه‌ادراك‌كند؛ يا ممكن‌است‌رفتار ظالمانه‌خود راتوجيه‌نمايد و آن‌را كاملاً عادلانه‌جلوه‌دهد.

همچنين‌امكان‌دارد رفتاري‌عادلانه، تحت‌ملاحظاتي،‌ظالمانه‌به نظر آيد؛ به ويژه‌بسيار محتمل‌است‌كه‌<رفتار عادلانه> غير منطقي، آرمان گرايانه، حيله‌گرانه‌و ناشي‌از ضعف‌ارزيابي‌شود يا به‌مقاصدي‌ديگر اسناد27 داده‌شود.

افراد معمولاً خود را علاقه‌مند به‌عدالت‌نشان‌مي‌دهند؛ از اين‌رو، اگر مرتكب‌رفتاري‌غيرمنصفانه28 (اعم‌از ستمگري‌يا ستم‌پذيري) شوند، دچار عارضه‌ناهماهنگي‌شناختي29 خواهند ‌شد. اين‌ناهماهنگي‌هنگامي‌ايجاد مي‌شود كه‌دو ادراك‌مرتبط‌با هم، در تضاد با هم‌باشند. اين‌وضعيت‌براي‌افراد تنش30 ايجاد مي‌كند و آرامش‌رواني‌آنها را سلب‌ مي‌نمايد و سبب‌مي‌شود كه‌آنها براي‌تصحيح‌يكي‌از دانسته‌ها، يا باورهاي‌ناهماهنگ‌خود، تلاش‌كنند تا تنش‌يا ناهماهنگي‌شناختي‌خود را كاهش‌دهند. بدين‌ترتيب‌فرد براي‌بازيابي‌هماهنگي‌شناختي، مبادرت‌به‌ اصلاح‌رفتار خود مي‌كند. (هرسي‌و بلانچارد، 1988، ص 22).

هنگامي كه‌افراد معتقد به‌ارزش‌عدالت‌در رفتار، مرتكب‌بي‌عدالتي‌شوند يا با ظلمه‌همنوا شده، ارتكاب‌ظلم‌را با ظلم‌پذيري‌خود تسهيل‌نمايند، ناگزير از آنند كه‌براي‌كاهش‌ناهماهنگي‌شناختي،‌خود تلاش‌كنند.

در يك‌حالت، ممكن‌است‌فرد رفتار و كردار ظالمانه‌يا ظلم‌پذيرانه‌خود را ترك‌كند و به‌هماهنگي‌شناختي‌برسد. در حالت‌ديگر ممكن‌است‌رفتار ظالمانه‌خود را ادامه‌دهد؛ ولي‌ناهماهنگي‌شناختي‌را با استفاده‌از برخي‌ترفندهاي‌دفاعي، نظير موارد ذيل، كاهش‌دهد:

1 - مفهوم‌عدالت‌را تحريف‌نمايد و رفتار خود را عادلانه‌بپندارد.

2 - افراد عادل‌را <خوب>، ولي‌<آسيب‌پذير> ارزيابي‌كند و عدالت‌پيشگي‌را مغاير با واقع‌گرايي‌معرفي‌نمايد و ادعا كند تحقق‌عدالت‌امكان‌پذير نيست.

3 - ارتكاب‌عمل‌ظالمانه‌را به طور موقت، براي‌نيل‌به‌اهدافي‌به‌ظاهر مقدس‌و قابل‌احترام، ضروري‌قلمداد كند.

همچنين‌افراد ظلم‌پذير ممكن‌است‌با روشهايي‌چون‌ترفندهاي‌ذيل، خود را متقاعد سازند كه‌بايد ظلم‌را تحمل‌كرد:

1 - به‌خود تلقين‌نمايند كه‌عدالت‌شعاري‌فريبنده‌و آرمان‌گرايانه‌است‌و در جهان‌واقعي‌قابل‌دسترسي‌نيست.

2 - خود را متقاعد سازند كه‌شرط‌<بقا و موفقيت>، همنوايي‌با صاحبان‌قدرت‌است‌و لااقل‌در كوتاه‌مدت‌بايد ظلم‌ آنان‌را تحمل‌كرد تا در بلند مدت‌كامياب‌گشت.

3 - با تحريف‌مفهوم‌صبر، آن‌را به‌جاي‌استقامت‌و پايداري، <انفعال‌در برابر ظلم> معني‌كنند و خود را صبور قلمداد نمايند.

4 - ظلم‌را به‌تقدير زمانه‌نسبت‌دهند و خود را بي‌گناه، مظلوم، و ناگزير معرفي‌نمايند.

5 - ادراك‌خود از وضعيت‌را تحريف‌نمايند و بي‌عدالتي‌را عدل‌انگاشته، رفتار خود را توجيه‌نمايند.

هنگام‌ارزيابي‌يك‌رفتار از حيث‌ميزان‌عادلانه‌بودن، ممكن‌است‌چهار حالت‌افراطي‌در تلاقي‌دو پيوستار نسبي‌شكل‌گيرد (نمودار شماره‌2):

الف) ادراك‌صحيح‌عدالت: رفتار عادلانه، به‌درستي‌ادراك‌مي‌شود.

ب) ادراك‌نادرست‌از عدالت: رفتار ظالمانه، رفتاري‌منصفانه‌ادراك‌مي‌شود.

ج) ادراك‌نادرست‌از بي‌عدالتي: رفتار عادلانه، رفتاري‌ظالمانه‌ادراك‌مي‌شود.

د) ادراك‌صحيح‌بي‌عدالتي: رفتار ظالمانه، به‌درستي‌ادراك‌مي‌شود.

نمودار 2

خطاهاي ادراكي محتمل در ارزيابي ميزان عدالت در رفتارهاي اجتماعي‌

بنابراين‌ممكن‌است‌دو نوع‌خطاي‌ادراكي‌رخ‌دهد: <رعايت‌عدل، ظلم‌انگاشته‌شود> و <ارتكاب‌ظلم، رفتاري‌عادلانه‌قلمداد گردد>.

اين‌خطاهاي‌ادراكي‌ممكن‌است‌به‌قضاوت‌افراد درباره‌عملكرد سيستمهاي‌اجتماعي‌و حكومتها نيز تسري‌يابد.

نكته‌قابل‌توجه‌آنست‌كه‌رفتار افراد بر مبناي‌<ادراك‌آنها از واقعيت> شكل‌مي‌گيرد، نه‌<خودواقعيت>! اين‌نكته‌نيز در خور توجه‌است‌كه‌ادراك‌رخدادهاي‌اجتماعي،‌بسيار دشوارتر از ادراك‌وضعيت‌اشياء فيزيكي‌است‌(رضائيان، 1379، صص36 و 42).

نظريه‌برابري‌فرهنگيِ‌ستمگري‌و ستم‌پذيري‌

نظريه‌برابري31 به‌مثابه‌يك‌مدل‌انگيزش، توضيح‌مي‌دهد كه‌چگونه‌افراد تلاش‌مي‌كنند تا در مبادلات‌اجتماعي32 به‌انصاف‌و عدالت‌نايل‌گردند. در اين‌نظريه‌با تأ‌كيد بر نظريه‌ناهماهنگي‌شناختي، ادعا مي‌شود كه‌افراد قرباني‌بي‌عدالتي‌در مبادلات‌اجتماعي، براي‌اصلاح‌و جبران‌آن‌تلاش‌مي‌كنند.

عمل33 اصلاحي‌ممكن‌است‌بي‌سر و صدا باشد براي‌مثال،‌ممكن‌است‌رفتار افراد يا طرز تلقي‌آنها را درباره‌سرقت‌تغيير دهد و آنها را به‌سرقت‌از ظالم‌متمايل‌سازد؛ ‌يا ممكن‌است‌به‌صورت‌افراطي‌متجلي‌گردد براي‌مثال،‌به‌تلاش‌براي‌صدمه‌زدن‌به‌افراد ديگر <به‌ويژه‌افراد ظالم> بينجامد. در واقع‌در هر تبادل‌اجتماعي‌ممكن‌است‌سه‌رابطه‌ادراك‌شود: برابري، نابرابري‌منفي34 و نابرابري‌مثبت.35 (كراتينر و كي‌ني‌كي، 2001 )

نابرابري‌هنگامي‌ادارك‌مي‌شود كه‌فرد احساس‌كند نسبت‌دستاوردهاي36 او به‌آورده‌هايش37، در مقايسه‌با افراد ديگر، برابر نيست‌(نمودار شماره‌3).

نمودار 3

مقايسه نسبت مبادلا‌ت اجتماعي فرد و ديگران‌

آورده‌ها يا دست‌مايه‌هاي‌افراد، مواردي‌چون‌سن، تجربه، تحصيلات، موقعيت‌اجتماعي، وضعيت‌سازماني، شايستگي‌هاي‌كيفي و ميزان‌سخت‌كوشي‌را در برمي‌گيرد. بايد به‌اين‌نكته‌توجه‌داشت‌كه‌مقايسه‌آورده‌ها و دستاوردهاي‌افراد و ديگران، بر مبناي‌ادراك‌فرد مقايسه‌كننده‌انجام‌مي‌شود (لوتانز، 1989، ص 251). بنابراين‌در اينجا نيز ممكن‌است‌ادراكي‌نادرست‌به‌مثابه‌مبناي‌مقايسه، مدنظر قرار گيرد.

اگر فرد چنين‌ادراك‌كند كه‌ نسبت <دستاوردها به‌آورده‌هاي‌خودش>، از <نسبت‌دستاوردها به‌آورده‌هاي‌فرد مورد مقايسه> بيشتر است، احساس‌نابرابري‌مثبت‌مي‌كند و در حالت‌ عكس،‌دچار احساس‌نابرابري‌منفي‌مي‌شود. افراد در برابر احساس‌نابرابري‌منفي‌ناشكيباترند. افرادي‌كه‌احساس‌مي‌كنند حقشان‌پايمال‌شده‌ است، با شدت‌بيشتري‌براي‌اصلاح‌وضعيت‌برانگيخته‌مي‌شوند (كرايتنر و كي‌ني‌كي، 2001: صص241 و 242).

نكته‌قابل‌تأ‌مل‌اين‌است‌كه‌افراد براي‌نيل‌به‌برابري‌چه‌مسيري‌را انتخاب‌مي‌كنند؛ براي‌مثال،‌آن كه‌احساس‌نابرابري‌منفي‌مي‌كند، چگونه‌<نسبت‌دستاوردها به‌آورده‌هاي‌خود> را افزايش‌مي‌دهد. آيا براي‌احقاق‌حق‌خويش، به‌چانه‌زني‌مي‌پردازد تا دستاوردهايش‌را فزوني‌بخشد؟ يا مرتكب‌فعاليت‌منفي‌شده‌و از آورده‌هاي‌خويش‌مي‌كاهد؟ يا ادراك‌خود از <دستاوردها و آورده‌هاي‌خود و ديگري> را تغيير مي‌دهد؟ به‌هر حال‌جهت‌اين‌اصلاح‌ به‌عوامل‌متعددي‌بستگي‌دارد؛ احتمالاً اعتقادات، باورها، ارزشها و هنجارهاي‌پذيرفته‌شده‌فردي، و همچنين‌واقعيتها، مصنوعات‌و نمادهاي‌شكل‌گرفته‌در جامعه، بر انتخاب‌نحوه‌و جهت‌اصلاح‌رفتار فرد تأ‌ثير دارند.

همچنين‌ اين كه‌آيا ميان‌<روش‌انتخابي‌فرد براي‌نيل‌به‌برابري، و <ميزان‌تمايل‌وي‌به‌ماكياول‌گرايي> رابطه‌وجود دارد يا خير، فرضيه‌اي‌در خور بررسي‌است. در اينجا از نظر مديريت‌رفتار اجتماعي، اين‌موضوع‌حائز اهميت‌است: كه‌چگونه‌بايد تلاش‌افراد براي‌نيل‌به‌برابري‌را در جهت‌منافع‌اجتماعي‌هدايت‌كرد.

از لحاظ‌نظري، بهترين‌حالت‌مفروض‌براي‌استمرار حيات، انسجام، رشد و توسعه‌جامعه،‌آن است‌كه‌اساساً نابرابري‌وجود نداشته‌باشد، ولي‌در حالتي‌كه‌نابرابري‌ادراك‌مي‌شود، مطلوب‌آن است‌كه‌افراد به‌ترتيب‌ذيل‌عمل‌كنند:

1 - بررسي‌كنند كه‌آيا واقعاً نابرابري‌وجود دارد؛ زيرا چه‌بسا كه‌نابرابري‌ادراك‌شده،‌با واقعيت‌منطبق‌نباشد.

2 - در صورت‌اطمينان‌از وجود نابرابري، از طريق‌مذاكره‌براي‌اصلاح‌رويه‌هايي‌كه‌موجب‌نابرابري‌شده‌اند، اقدام‌نمايند؛ تا بدين‌ترتيب‌احتمال‌بروز نابرابري‌در رفتار با ساير اعضاي‌اجتماع‌نيز كاهش‌يابد. البته‌جامعه‌نيز موظف‌است‌كه‌مسؤ‌ولانه، ساز و كارهاي‌مناسبي‌را براي‌رفع‌نابرابري‌هاي‌احتمالي‌پيش‌بيني‌نمايد.

با توجه‌به‌مباحث‌پيشين، چنين‌به‌نظر مي‌رسد كه‌در صورت‌ادراك‌نابرابري، واكنشهاي‌افراد عدل‌پذير و حق‌طلب‌با واكنش‌هاي‌افراد ظلم‌پذير يا ستمگر متفاوت‌خواهد بود. احتمالاً افراد حق‌طلب‌با <ارائه‌بازخورهاي‌منفي‌يا مثبت>38 زمينه‌اصلاح‌سيستم‌مبادله‌اجتماعي‌را فراهم‌مي‌سازند؛ ولي‌كژكاركردي‌هاي‌افراد ظلم‌پذير يا ستمگر، در <همنوايي‌با سيستم‌موجود يا سوء‌استفاده‌از آن> تجلي مي‌يابد.

اهميت‌پذيرش‌فرهنگي‌در تحقق‌جامعه‌عدل‌

پايداري‌سيستم‌هاي‌عدالت‌مدار در جوامع‌انساني، به‌ميزان‌مساعي‌هوشيارانه‌و آگاهانه‌مردم‌در حمايت‌از سيستم‌هاي‌مذكور بستگي‌دارد؛ همچنان‌كه‌نظامهاي‌حكومتي‌ستمگر نيز نمي‌توانند در ميان‌مردم‌عدالت‌جو و ظلم‌ستيز باقي‌بمانند. حكومت‌ظلم‌در ميان‌افراد حق طلب،‌فقط‌دو راه‌در پيش‌روي‌دارد: <كناره‌گيري‌از قدرت> يا <ترك‌رفتار ظالمانه‌و يادگيري‌رفتار جديد>.

در واقع‌تا زماني‌كه‌مردم‌ظلم‌پذير نباشند، حكومت‌ظلم‌پاگير نمي‌شود و استقرار نمي‌يابد؛ و تا زماني‌كه‌مردم‌عدالت‌جو و حق‌طلب‌نباشند، قدر و منزلت‌زندگي‌در حكومت‌عدل‌را در نمي‌يابند و حكومت‌عدل‌پايدار نمي‌ماند. بنابراين، هدايت‌فرهنگ‌جامعه‌به‌سوي‌افزايش‌بلوغ‌عدل‌پذيري، از بنياني‌ترين‌اقدامات‌براي‌برپايي‌حكومت‌عدل‌است.

هدايت‌فرهنگ‌بايد به‌گونه‌اي‌انجام‌شود كه‌سطح‌آگاهي‌و ميزان‌آشنايي‌مردم‌با شاخصهاي‌نظام‌عدل‌را فزوني‌بخشد تا مردم‌از توان‌ارزيابي‌اعمال‌حاكمان‌و تشخيص‌مراتب‌حق‌گرايي‌در رفتار آنها، برخوردار گردند.

با در نظر گرفتن‌دو پيوستار نسبي‌<مراتب‌تمايل‌رهبران‌به‌عدالت‌پيشگي> و <مراتب‌بلوغ‌پيروان‌براي‌حق‌طلبي‌و ظلم‌ ستيزي>، چهار حالت‌كلي‌درباره‌حكومتها قابل‌تصور است‌(نمودار شماره‌ 4): الف) حكومت‌پايدار عدل؛ ب) حكومت‌ناپايدار عدالت‌گرا؛ ج) حكومت‌ناپايدار ظلم‌گرا؛ د) حكومت‌نسبتاً بلند مدت‌ظلمه.

نمودار 4

تاثير بلوغ عدل پذيزي پيروان و تمايل رهبران به عدالت بر پايداري حكومت‌

در حالت‌مفروض‌(د)؛ يعني‌شرايطي‌كه‌رهبران‌يك‌جامعه‌ظلم‌گرا باشند و مردم‌نيز در برابر ظلم‌آنان‌بي‌تفاوت‌باشند، احتمال‌سيطره‌بلند مدت‌ظلمه‌بر جامعه‌مذكور افزايش‌مي‌يابد؛ اما با توجه‌به‌كاهش‌انگيزه‌تلاش، سطح‌بازدهي‌جامعه و سطح‌توانمندي‌بالفعل‌اجتماع‌تنزل‌مي‌يابد و جامعه‌به‌سوي‌حالت‌ركود متمايل‌مي‌گردد. در حالتي‌كه‌رهبران‌ظالم، با مردمي‌ظلم‌ستيز مواجه‌مي‌شوند (حالت‌ج)، به‌طور طبيعي‌احتمال‌بقاي‌حكومت‌ظالمان‌بسيار كاهش‌مي‌يابد. در حالتي‌كه‌رهبراني‌عادل‌با مردمي‌ظلم‌پذير و عدل‌ستيز سر و كار داشته‌باشند، چندان‌نمي‌توان‌به‌دوام‌حكومت‌عدل‌خوشبين‌بود. اما در حالتي‌كه‌رهبران‌عادل،‌با مردمي‌حق‌طلب‌و حق‌شناس‌و عدالت‌جو سر و كار داشته‌باشند، حكومت‌عدل‌مستقر مي‌گردد و فرهنگ‌حق‌گرايي بر رفتار و كردار مردمان‌سايه‌مي‌افكند و جامعه‌در مسير هدايت‌و رشد و تعالي‌قرار مي‌گيرد.

بدين‌ترتيب‌به‌نظر مي‌رسد كه‌استقرار پايدار حكومت‌عدل، مستلزم‌زمينه‌سازي‌فرهنگي‌است‌و نمي‌توان‌رفتار عادلانه‌را به‌جامعه‌اي‌كه‌شايسته‌آن‌نيست،‌تحميل‌كرد؛ يعني‌اجراي‌عدالت،‌مستلزم‌آمادگي39 مردم‌است.

البته‌همه‌مردم‌تمايل‌دارند كه‌با آنها عادلانه‌رفتار شود؛ ولي‌گويا تعاريف‌متفاوتي‌از عدالت‌را مد نظر خود دارند.

گاهي‌اختلاف‌نظر افراد درباره‌مفهوم‌عدالت،‌از منافع‌متضاد40 آنها ريشه‌مي‌گيرد (ميللر، 1999: ص 25)؛ همچنين‌شايد بتوان‌ادعا كرد كه‌گرايش‌افراد به‌پذيرش‌مفهوم‌خاصي‌براي‌واژه‌عدالت،‌ به‌ ميزان‌بلوغ41 و آمادگي‌آنها بستگي‌دارد.

در تقسيم‌بندي‌استربا از ديدگاههاي‌آموزه‌هاي‌فلسفي‌سياسي‌درباره‌عدالت، آرمان‌سياسي‌نهايي‌جوامع‌سوسياليستي، <برابري> و آرمان‌سياسي‌نهايي‌جوامع‌ليبرال،‌<آزادي> فرض‌مي‌شود. (اِستربا، 1999: صص 2 و 3).

مي‌توان‌فرض‌كرد كه‌تعبير سوسياليستي‌مفهوم‌عدالت، در جامعه‌اي‌كه‌ميانگين‌بلوغ‌افراد در آن‌نسبتاً پايين‌است، بيشتر طرفدار داشته‌باشد و با افزايش‌مراتب‌بلوغ،‌تعابير ديگري‌مورد توجه‌آنها قرار گيرد. بدين‌ترتيب‌در شرايطي‌مفروض‌كه ميانگين‌بلوغ‌اجتماعي‌افزايش‌يابد، تا حدي‌كه‌نياز به‌احترام42 و خود شكوفايي43 محرك‌اصلي‌اعضاي‌جامعه‌به‌شمار آيد (ر. ك: هرسي‌و بلانچارد، 1988: 430 و 431) ، احتمال‌دارد كه‌تعاريف‌ديگري‌از عدالت‌براي‌آنها جلب‌توجه‌نمايد؛ همچنين‌در صورتي‌كه‌ارضاي‌نياز به‌زيبايي‌شناختي44 ، دغدغه‌اصلي‌افراد يك‌جامعه‌باشد، احتمالاً تعابير ظريفتر و جالب‌تري‌از مفهوم‌عدالت،‌مبناي‌ساخت‌جامعه‌آرماني‌آنها خواهد بود و تغيير شكل‌برجسته‌اي‌در ساختار و محتواي‌نهادهاي‌اجتماعي‌و انساني جامعه‌مذكور مشاهده‌خواهد شد (ر.ك: رضائيان، 1379، 115). مي‌توان‌انتظار داشت‌كه‌انسانهاي‌بالغ‌تر بيشتر متمايل‌به‌دستيابي‌به‌حقوق‌حقه‌خود باشند و تمايلات‌عدالت‌جويانه‌در آنها بيشتر بر محور حق‌طلبي‌فعال‌باشد. بدين‌ترتيب‌مي‌توان‌فرض‌كرد كه‌افراد بالغ‌تر، در برابر بي‌عدالتي‌مثبت‌و منفي،‌واكنش‌مشابه‌تري‌داشته‌باشند؛ ولي‌افراد نابالغ، حساسيت‌چنداني‌در برابر بي‌عدالتي‌مثبت‌از خود نشان‌ندهند.

هر سي‌و بلانچارد، بلوغ‌پيروان‌را بر حسب‌درجه‌اي‌كه‌<مي‌خواهند> و <مي‌توانند> وظايف‌خود را انجام‌دهند، رتبه‌بندي‌مي‌كنند. بدين‌ترتيب‌با افزايش‌توان‌و تمايل45 افراد، رفتار رهبران‌نيز بايد متناسب‌با سطح‌بلوغ‌آنها تغيير نمايد (كوفي، كوك، وهارنسيكر، 1994: ص302).

با فرض‌اين كه‌<اجراي‌عدالت‌بر مبناي‌آرمان‌سوسياليستي> در ميان‌جامعه‌اي‌با بلوغ‌نسبتاً پايين،‌امكان‌پذير باشد، <اجراي‌عدالت‌بر مبناي‌حق> مستلزم‌زمينه‌اي‌با بلوغ‌اجتماعي‌بالاتر است؛ زيرا شايد بتوان‌براي‌<توسعه‌برابري> در ميان‌عناصر اجتماعي، با استفاده‌از سبكهاي‌دستوري، ساز و كارهاي‌اجرايي‌ساده‌اي‌را به‌جامعه‌ديكته‌كرد؛ ولي‌<اجراي‌عدالت‌بر مبناي‌حق> به‌ساز و كارهاي‌پيچيده‌تري‌براي‌تشخيص‌و ارزيابي‌حقوق‌فردي‌و اجتماعي‌نياز دارد كه‌اجراي‌آنها در گرو مشاركت‌صادقانه‌و از خودگذشتگي‌اعضاي‌جامعه‌است. بنابراين‌براي‌<اجراي‌عدالت‌حق‌گرا>، جامعه‌و زمينه‌اي‌با سطح‌آمادگي‌بالا‌مورد نياز است‌و متناسب‌با آن، سبك‌رهبري‌در چنين‌جامعه‌اي‌متمايل‌به‌جلب‌مشاركت‌و تفويض‌امور به‌افراد خواهد بود.

از حضرت‌امام‌علي(ع) در غرر و درر چنين‌روايت‌شده‌است:

<بِالعُدُولِ عَنِ الحقٍّ تَكُونُ الضّلالهُ؛

انحراف‌از حق،‌موجب‌گمراهي‌است>

منظور اين‌است‌كه‌ميان‌حق‌و باطل، واسطه‌اي‌وجود ندارد. (شرح غررالحكم و دررالكلم، ج 3، ش4266)

بنابراين‌ادراك‌<عدالت‌حق‌مدار علوي> و گرايش‌عملي‌به‌سوي‌آن‌، مستلزم‌برخورداري‌از توان‌تشخيص‌و سطح‌بلوغ‌نسبتاً بالايي‌است. از اين‌رو چنين‌فرض‌مي‌شود كه‌سطح‌بلوغ‌و آمادگي‌پيروان، علاوه‌بر اين كه‌<تعبير ترجيحي‌آنها از مفهوم‌عدالت46> را تحت‌تأثير قرار مي‌دهد، بر ميزان‌<قابليت‌آنها براي‌مشاركت‌در اجراي‌عدالت> نيز تأثير دارد.

بنابراين‌تأ‌كيد مي‌شود كه‌اگر هدف‌سيستم‌اجتماعي، دستيابي‌به‌مختصات‌جامعه‌آرماني‌و نمونه‌اعلا‌ي‌جامعه‌انساني، بر مبناي‌<عدالت‌حق‌گرا> است، ابتدا بايد براي‌توسعه‌شعور عدل‌پذيري‌در عرصه‌فرهنگي‌خود اقدام‌كند. چنين‌اقدامي، مستلزم‌توجه‌به‌پوياييهاي‌عرصه‌فرهنگي‌و ملاحظه‌دشواري‌اقدام‌در آن‌است.

------------------

پي نوشت ها:

1. عضو هيأ‌ت‌علمي‌سازمان‌مطالعه‌و تدوين‌و دانشجوي‌دكتري‌مديريت‌سياستگذاري‌عمومي‌(دوره‌تحقيق).

2. براي‌مطالعه‌بيشتر، رجوع‌كنيد به‌مقاله‌<عدل‌موعود، حلقه‌آخر سلسله‌چالشهاي‌بشري‌براي‌تصويرگري‌جامعه‌عدل>؛ نشريه‌گل‌نرگس، جهاد دانشگاهي‌علوم‌پزشكي‌تهران، ويژه‌نامه‌دومين‌جشنواره‌دانشجويي‌منتظران‌موعود (عج)، مهرماه‌1381، ص‌ 33.

3. justice.

4. fairness.

5 . شرح‌غررالحكم‌و دررالكلم‌، ج 1، ش‌863.

6. شرح‌غررالحكم‌و دررالكلم، ج 1، ش‌1130.

7 fair treatment.

8. injustice

9 cornerstone.

10 . حكيمي، 1368، ص 5.

11. حكيمي، 1368، ص 5.

12. حكيمي، 1368، ص 6.

13. حكيمي، 1368، ص 6.

14. نهج‌البلاغه، نامه‌31.

15. نهج‌البلاغه، ترجمه‌شهيدي، 1378: ص 301.

16. نهج‌البلاغه، نامه‌31.

17. نهج‌البلاغه، ترجمه‌شهيدي، 1378: ص 306.

18 Niccolo Machiavelli.

19 expediency and usefulness.

20 fairplay.

21 Machiavellianism.

22 manipulation.

23 psychopaths.

24 glib and charming.

25 empathy.

26 impulsive.

27 attribution.

28 conflicting interests.

29 cognitive dissonance.

30 tension.

31 equity theory..

32 social exchanges.

33 corrective action.

34 negative inequity.

35 positive inequity.

36.. outcomes

37 . inputs

38.negative or positive feedback

39 readiness.

40 conflicting interests.

41 maturity.

42. esteem

43 Self-actualization

44. aesthetics

45 willingness - ability

46 justice conception .